

رفیق خیرالله کریمی

رفیق خیرالله کریمی در سال 1339 در یکی از روستاهای کوهستانی املش به نام امام در یک خانوادهٔ محروم کشاورز به دنیا آمد. فقر و تهی دستی بیش از حد زحمت کشان روستا و زندگی در میانشان از اوان کودکی او را با درد و رنج مردم آشنا نمود و بسیار زود روحیات رزم و عصیان علیه مظاهر ستم طبقاتی در او شکل گرفت. رفیق حتّا قبل از آن که تحصیلات ابتدائی خود را سپری نماید و بتواند به درستی بیندیشد، پیوسته به اربابان و عواملشان با کینه می نگریست و در دنیای کودکانهٔ خود عنصری سرکش بود. از کودکی با شرکت در کار پدر و مادر به عنوان کمک درآمدشان، طعم تلخ سالیان دراز استثمار کوه نشینان را به عنوان یک زحمت کش، تجربه کرد و این چنین کینهٔ پایان ناپذیر او به " ممتازان" جامعه که همه چیز را از آن خود می خواستند، شکل گرفت.

در روستائی که برق، آب، حمام معنائی نداشت و حتّا برای رسیدن به نزدیک ترین آبادی می بایست بیش از 5 ساعت راه پیمائی می شد، مدرسهٔ روستا تنها دریچه به دنیای بیرون تلقی می شد. به همین دلیل او علاقهٔ زیادی به تحصیل پیدا نمود. بعد از اتمام دوران ابتدائی برای ادامهٔ تحصیل به شهرستان کوچصفهان رفت. در کنار تحصیل برای تأمین زندگی خود به کار نزد بستگان خویش و نیز به فروش روزنامه مشغول شد. در طی این مدت زمینهٔ آشنائی او با کتاب خانه، کتاب و روزنامه فراهم گردید. به خاطر علاقه به مردم و مسائل فرهنگی - ادبی، فعالیت هائی را در جمع آوری آداب و فرهنگ بومی آغاز نمود و شعر را برای بیان مقاصد خود برگزید. در سال های 56-57 با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شد و با پذیرش علم رهایی پرولتاریا در مقطع قیام، به خصوص در میان دانش آموزان، به تلاشی پیگیر علیه رژیم ستم شاهی پرداخت. در اکثر اعتراضات دانش آموزی و فعالیت های تبلیغی نیروهای انقلابی علیه نظام پوسیدهٔ سلطنتی، از جملهٔ فعالین به شمار می رفت. بعد از پیروزی قیام به " سازمان چریک های فدائی خلق ایران" پیوست و اکثر تبلیغات این سازمان را در منطقه بر دوش می کشید. و فارغ از هر نوع گرایش گروه گرایانه و با تواضعی کمونیستی به اتفاق دیگر نیروهای سیاسی در برپائی سخنرانی و نمایشگاه عکس و کتاب در مدارس شهر و روستاهای اطراف شرکت می جست. در

همین دوران در تابستان 59 حین پخش نشریه " رزم کارگر" در مقابل کارخانه یارلون، توسط مدیریت دستگیر و به سپاه انتقال داده شد. اما به دلیل شرایط نسبتاً باز سیاسی، بعد از یک روز آزاد گردید. در این دوران چه با فراگیری مارکسیسم - لنینیسم و چه با کار فصلی در کارخانه و کار کشاورزی در میان دهقانان، هرچه بیشتر از نزدیک با مظاهر سرمایه داری آشنا می شد، اندیشه و اراده خود را در راستای نابودی این نظام بهره کشی صیقل می داد.

در آذر 59 به خدمت سربازی فراخوانده شد، اما محیط نظامی و محدودیت های پیرامونی آن، مانعی نبود که در عزم استوار او خللی وارد کند. او ناگزیر به تداوم مبارزه سیاسی بود چرا که " کنار زی" نبود و " تصمیم به پیش بینی فردا داشت". به همین خاطر به محض ورود به ارتش، در همان دوران آموزشی بر مبنای اخلاق انقلابی و توده ای خود توانست رابطه گسترده ای با سربازان و درجه داران برقرار نماید و در اعتراضات آنها فعالانه شرکت کند. او به خصوص در رابطه با سربازان، به انفاق تنی چند موفق به ایجاد محافل مطالعاتی گردید. دوران خدمت نه تنها امکانی برای معرفی و تبلیغ و ترویج مارکسیسم میان سربازان و درجه داران به شمار می رفت، بلکه فرصتی بود تا افکار خود را با آموزشی عمیق تر پرورده کند. به خاطر فعالیت های انقلابی علیه نظام، اطاعت کورکورانه در ارتش و تبلیغ ایده های انقلابی، فرمانده پادگان او را به همراه عده ای دیگر به عنوان سربازان ناآرام از پادگان منجیل به پایگاه دریائی بوشهر تبعید نمود. در بوشهر نیز اولین اقدام او ایجاد ارتباط با سچفخا و سازماندهی اعتراضات سربازان و فعالیت تبلیغی علیه نظام ارتش و دیگر بی عدالتی های جمهوری اسلامی بود. در مدت خدمت در بوشهر نشریات اغلب سازمان های چپ رادیکال توسط او در میان سربازان، درجه داران و افسران ترقی خواه پخش می شد. شبها اغلب در محافل مطالعاتی ایجاد شده در پایگاه، مشغول مطالعه و ترویج ایده های سوسیالیستی بود و یا به بحث با افسران و درجه داران می نشست. بعد از آن نیز نوبت به نوشتن شعارهای انقلابی بر در و دیوار مناطق مسکونی نظامی می رسید. به این ترتیب او از تمامی فرصت به دست آمده در ایام سربازی به نفع انقلاب بهره برداری می کرد. " دایره سیاسی- عقیدتی" پادگان که به تحرک و تلاش های او مشکوک بود، با بازداشت های مکرر و بازجویی سعی در زیر فشار گذاشتن او داشت. اما او هر بار با هوشیاری انقلابی تیرشان را به سنگ می کوبید. شور، از خود گذشتگی و روحیه پر از عواطف و دوستی او نسبت به مردم و هم قطارهایش، عاملی بود که رابطه عمیقی میان او و نیروهای پیرامونش فراهم آورد. از

اوان فعالیت سیاسی هیچ گاه مصالح و منافع شخصی و هیچ چیز دیگری نمی توانست او را از اعتقاد و ایمانش که خدمت به طبقه کارگر و عموم زحمت کشان بود، منحرف سازد. به همین دلیل آن تعداد از سربازان و درجه داران که او را در جریان زندگی روزمره خود می شناختند، دوستش می داشتند و به او عشق می ورزیدند. در طی دوران سربازی بود که مسئله انشعاب در سچفا به وقوع پیوست. تشکیلات بوشهر سازمان در یک همه پرسی از کلیه نیروهای خود، خواهان تصمیم گیری در مورد یکی از دو خط مطرح شده به عنوان خط مشی اصولی شد. رفیق کریمی در این مقطع پس از آشنائی با مواضع " راه کارگر" و بعد از یک دوره کوتاه فعالیت نظری، به سازمان ما پیوست و از آغاز فعالیت خود در سنگر جدید با تمام وجود در خدمت آن قرار گرفت. هنوز مدت چندانی از پیوستنش به سازمان ما نگذشته بود که توسط باندهای سپاه حزب الله بعد از بی هوشی، ربوده شد و به مدت نوزده روز به جای نامعلومی انتقال یافت. رفیق در طی این مدت با تحمل بدترین وضعیت و انواع شکنجه ها، - که رژیم در شکنجه گاه های مخوف سپاه از به اجرا درآوردن آنها ابا نداشت - تمام اسرار تشکیلاتی خود را حفظ کرد و سرانجام با دست و پائی کوبیده، دنده شکسته، صورتی کبود و آماسیده در حالتی گیج و گنگ در کوچه های پرت رشت رهایش کردند، به طوری که حتا قادر به یافتن مسیر منزل خود نمی شد، آزاد گردید. رفیق خیرالله در این دور به خاطر تلاش بی وقفه در پیش برد خط سازمان و رابطه فعال و نزدیک با توده ها به عضویت سازمان پذیرفته شد. او از جمله انقلابیونی بود که زندگی خود را تنها و تنها با توده ها معنا می بخشید. کمک رسانی به مردم جزو وظایف روزانه اش به حساب می آمد. از تزریقات گرفته تا نقشه کشی ساختمان، بنائی، دروی محصول برنج، پارو کردن برف منازل زحمت کشان، همه و همه را با نیتی پاک و بی آلابش انجام می داد. او هرگز انتظار تشویق و تشکر برای انجام خدمتش نداشت و اگر در گزارشات تشکیلاتی او مطرح نمی شد، شاید هرگز کسی از زحمات او با خبر نمی گشت. او خود را فرزند کار و زحمت می دانست و بودن و رزمیدن در کنار زحمت کشان را جزو وظایف خود به شمار می آورد.

در فروردین 62 به خاطر الزامات مبارزه اش به اصفهان انتقال یافت و با اشتغال در شرکت " ای.جی.اچ.کو" و سپس " تکافند" از پیمان کاران مجتمع فولاد مبارکه به یکی از آرزوهای دیرینه خود، یعنی قرار گرفتن در صفوف کارگران برای ارتباطی ارگانیک، جامه عمل پوشاند. رفیق به ویژه در شرکت " تکافند" با توجه به موقعیت شغلی خود، امکان تماس وسیع با کلیه کارگران شرکت را پیدا نمود و با توجه به

خصوصیات کمونیستی اش، از محبوبیت خاصی در میان کارگران برخوردار شد. دو سال کار و زندگی در میان کارگران او را هرچه بیشتر آبدیده کرد و برپایه اعتماد و اعتباری که در میان آنها کسب نمود، توانست به یکی از سازمان دهندگان حرکات اعتراضی و فرموله کننده خواسته کارگران تبدیل شود. تمامی کارگرانی که با او کار می کردند او را همچون هم رزم و هم سنگر قابل اعتماد خود یافتند و در برخورد به مسائل و مشکلاتشان از او یاری می جستند. پس از اتمام کار روزانه، او به عنوان یک عنصر آگاه و کمونیست، مبشر آگاهی سوسیالیستی در محلات کارگری شهرهای اطراف مبارکه بود و با نقش فعال خود در انتشار نشریه " فولاد" کمیته اصفهان، همچنین تکثیر و پخش اعلامیه های مربوط به مسائل کارگری و سیاسی، صدای اعتراض همکاران خود را هرچه وسیع تر به هم زنجیران شان می رساند.

در دی ماه 64 در ادامه مبارزه بی وقفه خود به چنگال خون آشامان ولایت فقیه گرفتار آمد و در نبردی قهرمانانه به مدت کوتاهی پس از دستگیری به هنگام بازپرسی در یک فرصت به دست آمده، خود را از طبقه چهارم ساختمان به زیر افکند و به شهادت رسید. او یک بار دیگر پوزه رژیم جهل و جنایت را در مقابل اراده استوار کمونیست ها به خاک مالید. هرچند رژیم، ریاکارانه برای شانه خالی کردن از بار جنایت، سعی کرد آن را " اقدام به خودکشی" معرفی کند، اما خود بهتر از هر کس می داند که کارنامه اش سیاه تر از آن است که این تشبثات برایش ایجاد کند.

مردم زادگاهش بعد از شنیدن خبر شهادت او، مراسمی در محل زادگاهش در املش برپا کردند. مراسم مورد یورش سپاه پاسداران قرار گرفت و عده ای از مردم دستگیر شدند، اما چه باک، مردم ما با تحمل این همه مشقات به یاران خود ارج می نهند، از شهادت و فداکاری شان الهام می گیرند و ان را در قلب خود و در اقدام تاریخی شان جاودان خواهند نمود.